

مبانی هنرهای تجسمی در اسلام

● قسمت دوم

● دکتر
محمد مددیپور

● آداب معنوی و سمبلیسم

در هنرهای تجسمی اسلامی

وقتی صنعتگران و هنرمندان اسلامی به کار مشغول می‌شوند با روشی خاص سروکار پیدا می‌کنند و به کار، روحانیتی دینی می‌دهند. نمونه‌ای از روحانیت کار را در احوال صنعت‌گران در رساله چیت‌سازان می‌یابیم. وقتی که کار به صورت اسرارآمیز و سمبلیک جوانان سیر و سلوک در مقامات و منازل معنوی تلقی می‌گردد و از مرحله گرفتن قالب و پختن رنگ تا شستن کار. هم‌چنان که از حضرت «لوط» پیامبر یاد گرفته‌اند تا در دنیا نامدار و در قیامت رستگار باشند، معنویت و روحانیت کار به وضوح نمایان است، یا آنجا که قالب را مظهر ۴ رکن شریعت، طریقت، حقیقت و معرفت، و رنگ سیاه را مظهر ذات حق می‌گیرند، (۱) همه حکایت از احوالات روحانی هنرمند می‌کند. تمثیل و رازگونگی کار هنری به وضوح در این مقام مشاهده می‌شود. سیاهی گردبانی عین ذات است که تاریکی در او آب حیات است اساساً هنرهای دینی در یک امر مشترک هستند و آن جنبه سمبلیک آنهاست، زیرا در همه آنها جهان سایه‌ای از حقیقتی متعالی از آن

است. از اینجا در هنرها مرکز قید به طبیعت که در مرتبه سایه است وجود ندارد. به همین جهت، هر سمبل، حقیقتی ماوراء این جهان پیدا می‌کند. سمبل، اینجا در مقام بیداری است که از مرتبه خویش نزول کرده تا بیان معانی متعالی کند. این معانی جز با این سمبل‌ها و تشبیهات به بیان نمی‌آیند، چنانکه قرآن و دیگر کتب دینی برای بیان حقایق معنوی به زبان و رمز و اشاره سخن می‌گویند:

در جلوه‌گاه معنی، معشوق رخ نموده
در بارگاه صورت، تختش عیان نهاده
از نیست هست کرده، از بهره جلوه خود
وانگه نشان هستی بر بی نشان نهاده

از میزات هر هنری این است که هنرهای گذشته را ماده خویش می‌کند. به این اعتبار، هنر اسلامی نیز صورت وحدانی جدیدی است برای ماده‌ای که خود از هنر بی‌زانی، ایرانی، هندی و مغولی گرفته شده است. این صورت نوعی وحدانی، به تلقی خاص اسلام از عالم و آدم و مبداء عالم و آدم به حضور و شهود مشترکی که حامل تجلیات روح اسلامی است و همه هنرمندان مسلمان به معنی و صورت آن را دریافته‌اند، رجوع دارد. در این میان در هنر اسلامی، بیشتر آن بخش از هنرهای گذشته

ماده قرار گرفته که جنبه تجریدی و سمبلیک داشته است. نظیر اسلیمی‌ها و نقوشی از این قبیل در تذهیب که ماده آنها از حجاری‌های دوران ساسانی است و در تمدن اسلامی صورت دینی اسلامی خوانده است. جدایی سیاست خلفا و سلاطین عصر اسلامی از دیانت حقیقی اسلام، و کنز بالقوه و بالفعل در جامعه اسلامی، منشاء پیدایی هنری شد که گرچه متأثر از روح اسلامی است، اما در حقیقت محاکات ظهورات نفس آمّاره هنرمندان است. اینجا می‌توان شاهد دوگانگی هنر دینی و هنر غیردینی در عصر اسلامی بود. هنر دینی را در نهایت کمال، در شعر شاعران عارف و حکیمان انسی و کشف نحیل و تجربه معنوی شان مشاهده می‌کنیم.

در واقع هنر و عرفان در وجود اهل معرفت در شعر و هنر انسی جمع می‌شود و هنرمند عارف می‌شود و عارف هنرمند. در مراتب نازل هر دینی، هنرمندان از انفاص قدسی اهل معرفت بهره‌مند و هنرشان ملهم از حضور عارفانه می‌شود. در صنایع نیز این اهل معرفت هستند که با تالیف فتوت‌نامه‌ها و رساله‌هایی چون چیت‌سازان و آهنگران، صورتی دینی به آن می‌دهند و به هر کاری از منظر سیر و سلوک معنوی نگاه می‌کنند و در صنع بشری، نحوی صنع الهی، که از حسن و کمال بهره‌مند است، می‌بینند و آن را عین ذکر الله می‌دانند.

اما در مقابل این وضع، وضعی است که حاکی از محاکات و ساوس و هواجس و ظواهر نفسانی و شیطانی هنرمند است. خمیریات و زهدیات و بزمیات شاعرانه که شرح فسق و فجور و الحاد نسبت به اسماء الحسنی و لاابالیگری هنرمندان است، بالکل و بالتمام در مقابل هنر عرفانی اسلامی قرار دارد. در مراتب دیگر نیز اهل صنایع و هنرهای تجسمی ملهم از این احوالات و خطورات شیطانی هستند. بین این دو وضع بعضی هنرمندان حالتی بینابین دارند و گاه از حق

می‌گویند و گاه از باطل، که در حقیقت این نیز نشانه دو قطب متضاد هنر در عصر اسلامی در وجود هنرمندان است.

● دو قطب هنر اسلامی

قدر مسلم این است که هنر اسلامی جلوه حسن و جمال الهی است و حقیقتی که در این هنر متحقق شده رجوع به ظهور و تجلی حق تعالی به اسم جمال دارد. از این هنر اصیل اسلامی با ابلیس و جهان ظلمانی اساطیری و حتی مکاشفاتی که مستلزم بیان صور قبیحه است، تا آنجا که به حقیقت اسلام قرب و حضور پیدا می‌کند، سروکار ندارد.

حسن و زیبایی در مقابل آن قبح و زشتی، بنابر ادوار تاریخی، ملاکی غیر از ملاک دیگر هنرها دارد. به این اعتبار، با زیبایی در هنر جدید، که غالباً با زیبایی هنر یونانی زیبایی این جهانی است، متفاوت است. و باز این معنی با ملاک زیبایی هنرهای اساطیری که مظهر اسماء طاغوتی است، تفاوت می‌کند. در حالی که ملاک در هنرهای اساطیری، عالم ظاهر و زیبایی مجازی نیست بلکه ملاک، عالم باطن و زیبایی علوی است.

● هنر تشبیهی و هنر تنزیهی

با توجه به مراتب فوق، بی‌وجه نیست که وقتی بعضی مورخان غربی به هنر اسلامی می‌پردازند کمتر ملاک‌های زیبایی شناسی تاریخ جدید را در آن اعمال می‌کنند، علی‌الخصوص که جمال و زیبایی هنر اسلامی با نفی شمایل‌های مقدس و نفی تجسم الهی در وجود آنمی و منع تقلید از فعل صانع یا نقاشی و پیکرتراشی، حالتی خاص پیدا کرده است که فاقد فضای طبیعی سه‌بعدی، یعنی پرسپکتیو حسی، و همچنین فاقد سایه روشن و چهره‌های طبیعی است، هیچ‌گاه مظهر تام و تمام هنرهای اسلامی و جدا از هنرهای تجسمی





مقدس نبوده و بالتبقیه هنرهای اسلامی به سمبلیسم و زیبایی سمبلیک گرایش پیدا کرده است. و آنچه موجب این امر شده همان تفکر تنزیهی - تشبیهی اسلامی را به دنبال داشته است. با این ممیزه تنزیهی است که هنر اسلامی از فردی که در هنر مسیحی - در وجود حضرت مسیح - و هنر جدید وجود دارد، نور می‌شود.

بیشتر سمبلیسم هنر اسلامی متأثر از قرآن، در متون عرفانی و اشراقی اعم از شعر و نثر جمع شده و به این جهت متونی در حکم فرهنگ اصطلاحات عرفانی و هیات تالیفی رموز نوشته شده است، حال آنکه در هنرهای تجسمی این رموز بسیار کاهش پیدا می‌کند.

به هر تقدیر، با این تنزیه در تفکر اسلامی و عدم تفرد و تمرکز معنوی در وجود واحد، هنر اسلامی با اسقاط اضافات، و تعلقات، صورتی دیگر پیدا می‌کند. ضمن آنکه به مراتب توجه دارد. این تفکر و تلقی در معماری نیز بسط می‌یابد. سخن «بورکهارت» در این باب قابل تأمل است. او می‌نویسد:

«در حالی که شبستان دراز و مستطیل شکل کلیساهای بزرگ اساساً راهی است که انسان را از عالم خارج به سکوی مخصوص عبادت در کلیسا هدایت می‌کند، و گنبدهای مسیحی یا به آسمان صعود می‌کنند یا به سکوی عبادت در کلیسا نزول می‌نمایند و کل معماری یک کلیسا، برای مؤمن حاکی از این معنی است که حضور ربانی از اجراء مراسم عشاء ربانی، در سکوی عبادت فیضان می‌یابد، درست مانند نوری که در میان تاریکی می‌تابد. در نقطه مقابل سراسر زمین برای مسلمانان جایگاه نماز می‌شود و بعد هیچ بخشی از مسجد (محراب) نیز برخلاف کلیسا، که در سکوی عبادت تمرکز پیدا می‌کند، فضیلتی بر سایر بخشها ندارد. خانه مسلمان نیز می‌تواند مسجد مؤمن باشد. به این معنی، مؤمن حقیقی یا عارف می‌تواند حضور حق تعالی را در همه جای زمین احساس کند و این طور نیست که ظلمت همه جا را گرفته و فقط یک نقطه باشد که حضور حق در آن احساس شود.» (۲)

اینجاست که یک مسلمان عارف، همچون مغربی ناظر بر معنی روایت علی (ع): «ما رأیت شیئاً و رأیت الله قبله و بعده دفعه»، می‌گوید:

هر کجا می‌نگرد دیده بدو می‌نگرد
هر چه می‌بینیم از او جمله بدو می‌بینیم
توز یک سوش نظر می‌کنی و من همه سو
توز یک سو و منش از همه سو می‌بینم

● روحانیت در هنر اسلامی

بنابرمبانی و حیانی تمدن اسلامی، همچون بسیاری از تمدن‌های دینی، مراتب قرب و بعد در هنر، برخلاف هنر مسیحی، به دو ساحت عمیقاً متمایز مقدس Sacred و غیرمقدس Profane قسمت نمی‌شود. از اینجا نفی هنر مقدس به معنای مسیحی لفظ، در تمدن اسلامی یکی از معانی اسلام مقدس است. وحدت دینی و روحانی را وسیع‌تر کرده تا آنجا که هر فردی می‌تواند روحانی شود، و هر صنعتی و پیشه‌ای، چه در مسجد به کار رود و چه در خانه، می‌تواند حامل روحانیت باشد، و تنها هنر کفر است که هیچ بهره‌ای از روحانیت ندارد. اساساً در تمدن اسلامی، تنها مراتب قرب و بعد و روحانیت و شیطانیت در هنر وجود دارد، نه هنر مقدس و نامقدس محض.

نکته اساسی در مفهوم هنر مقدس در شرق و عالم اساطیری و تشبیهی تجسد الوهیت در وجود ناسوتی و سریان لاهوت در ناسوت و پیکره و شمایل انسانی و جاندار است. ایگون و صورت خیالی هنر به قداست اصل الهی بر می‌گردد. هنر مقدس در عالم اسلامی اگر بتوان چنین تعبیر کرد، خطاطی قرآن و تذهیب و کلاً هنرهای قرآنی در این زمره است. هنر دینی پس از هنر مقدس قرآنی است مانند معماری مساجد و مشاهد مقدسه که مطهر به تطهیر و جودات مقدسه و تجلی الهی است و نیز شعر و موسیقی عرفانی مانند مداحی و قوالی. و بالاخره سومین هنر عالم اسلامی

ویران شود.

همین حکمت معنوی است که در بی‌پیرایه‌ترین هنر اسلامی، یعنی خوشنویسی، به نمایش در می‌آید و حقیقت اسلام را متجلی می‌کند، در حالی که هیچ کدام از هنرهای تجسمی اسلامی مستقیماً ظاهر کلمات قرآن را تصویر نمی‌کنند، فقط خط است که کلمات خدا را مستقیماً به نمایش در می‌آورد و همین است که آن را در کنار معماری، عالی‌ترین و شریف‌ترین هنرهای تجسمی اسلامی کرده است.

● آغاز غرب‌زدگی هنر و در حجاب شدن اسلامی

اما سرانجام هنر اسلامی نیز چون هنر پایانی مسیحی از سادگی نخستین به پیچیدگی گرایش می‌یابد و بتدریج، حکمت معنوی خویش را که باطن آن است، از دست می‌دهد و به تقلیدی صرف، تبدیل می‌شود، تقلیدی که در هنر اسلامی، به دلیل فقدان الگوی مستقیم از قرآن (چنان که هنر مسیحی به تصویر وقایع عهدین پرداخته و یا همان طوری که هنر ودایی و بودایی در معماری و پیکرتراشی و نقاشی هندسی چینی تجلی پیدا کرده است) به اوج خود می‌رسد. با بسط انقلاب رنسانس و جهانی شدن فرهنگ جدید غرب و رسیدن آن در قرن نوزدهم به امپراتوری عثمانی و شمال آفریقا و ایران و هند، هنر اسلامی که مسخ شده است، بتدریج فرو می‌پاشد و جایش را به هنری بی‌ریشه می‌دهد که فاقد هرگونه تفکر اصیل است.

در حقیقت هنر منسوخ غربی در صورتی منحنی به سراغ مسلمانان می‌آید و در صدر تاریخ جدید، هنر غرب‌زده جهان اسلام، ذیل تاریخ هنر غربی واقع می‌شود. غفلت از تفکر و رسوخ در مبادی هنر غربی و تکرار ظاهر، با الهام از نسیم شیطانی هوای هنری غرب، وصفی غریب را مستقر می‌کنند که حکایت از بحران مضاعف ریشه دارد و نه در آسمان، او هنوز نیست‌انگاری عمیق غربی را در وجود خویش دل‌آگاهانه و یا خودآگاهانه احساس نکرده تا اثری از خود ابداع کند که در مرتبه هنر غربی قرار گیرد، و نه در مقام تجربه معنوی دینی قدیم است که در هنرش جهانی متعالی ابداع شود.

در این مرتبه، هنرمند مسلمان غرب‌زده، که هیچ تجربه‌ای ذیل تفکر تکنیکی و محاسبه‌گرانه و هنر انتزاعی و یا طبیعت‌انگارانه آن ندارد، میان زمین و آسمان از خیالات و اوهام خویش به محاکات از محاکات‌های اصیل، محاکات ناشی از تجربه معنوی جدید، می‌پردازد و گاه به هنر انضمامی کلاسیک و



هنر عرفی مباح مانند نقاشی و اشعار حماسی و یزومی و طبیعت‌گرایانه و قطب مقابل آن هنر عرفی اباحی مذموم است که همان هنر عیش و عشرت و غفلت باشد.

در عالم اسلامی هنر و هنرمندی از قرب نوافل تا قرب فرایض سیر می‌کند. بدین معنی هنرمند مسلمان وقتی به کار می‌پردازد، بنا بر مراتب قرب، در مرتبه قرب نوافل است و گاه از این مرتبه به قرب فرایض می‌رود. در این مقام است که از هنر به معنی خاص می‌گذرد و به مقام محمود ولایت می‌رسد. اگر بعد و کفر سراغ او بیاید، به یک معنی قرب و حضورش با اسم کفر است. چون صنعت و هنر جدید که قریش در هر دو صورت به اصل آن، یعنی انسان و نفس اماره اوست. اصل فروع، فرض و نقل هنر جدید، انسان است. زیبایی و جمال متجلی در آن نیز در همین انسانیت کفر، تفسیر می‌شود. حال آنکه در تمدن‌های دینی، هر اثر زمانی از حسن و کمال و جمال برخوردار است که آینه وجودش بتواند صفت جمال حق را بنماید. بدین معنی اساس هر هنری در قرب و بعد نسبت به جمال و جلال الهی متحقق می‌شود، بر این اساس، هنر در دوره جدید و یونان کمابیش در عصر اساطیر، به جلال یعنی قهر و سخط حجاب الهی وجود دارد.

تیتوس بورکهارت، اساس هر هنری را حکمت معنوی، صنعت (فن و مهارت) و علم (هندسه) می‌داند. به عقیده او بنای هنر سنتی ممکن است یا از بالا (حکمت معنوی) فرو ریزد و یا از پایین (صنعت)



● هنر اسلامی
جلوهٔ حسن
و جمال الهی
است
و حقیقتی که
در این هنر
متحقق شده
رجوع
به ظهور
و تجلی
حق تعالی
به اسم جمال
دارد.

ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس
موسی اینجا به امید قبسی می آید
هیچ کس نیست که در کوی تو اش کاری نیست
هر کس آنجا به طریق هوسی می آید
کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست؟
اینقدر هست که بانگ جرسی می آید
خبر بلبل این باغ مه رسید که من
ناله ای می شنوم کز نفسی می آید
دوست را گرسر پرسیدن بیمار غم است
گو بران خوش که هنوزش نفسی می آید
امام علی علیه السلام فرمود: «خداوند - که
نعمت هایش بزرگ باد - در هر عصر و زمان، به ویژه
در دوران های فترت و انحطاط که جای پیامبران
خالی است، بندگان دارد که از راه الهام در تفکر و
عقل با ایشان سخن می گوید، و چشم و گوش و دل
آنان را به نور هشیاری روشن می سازد.» (۳)

● بی نوشت ها:

۱. «کرین، هانری»، رسائل جوانمردان، ترجمه «احسان ترائقی»، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳، ص ۱۸۰
۲. «یورکبارت، تیتوس»، هنر اسلامی، ترجمه «مسعود رجب نیا»، تهران، سروش، ۱۳۳۶، ص ۱۵
۳. نهج البلاغه، امام علی علیه السلام، خطبه ۲۲۲

رمانتیک و گاه به هنر انتزاعی و وهمی مدرن و پست مدرن گرایش پیدا می کند، و عجیب آن که در این تجربیات منسوخ، هنر وهمی خویش را که بر تکرار صرف صورت و نقش و نگار غریبی - بدون حضور و درک معنی آن - مبتنی است، روحانی و دینی می خوانند.

البته در عصر بحران متافیزیک جدید و هنر ابلیسی آن، عده ای در جست و جوی گذشت از صور و نقوش و زبان هنری جدید هستند. تجربیات هنری عصر انقلاب اسلامی نیز نشانهٔ این جست و جوست، اما تا رسیدن به تحول معنوی، هنرمندان، خواسته و ناخواسته، اسیر این صور و نقش هستند. هنرمندان آزاداندیش ملحد غریزه ممالک اسلامی نیز حامل همان تجربه منسوخ غریبی هستند، و در وهم خویش هنر اصیل غریبی را تجربه می کنند. اینان تمام همشان سیر به سوی هنری است که پایان هنر غریبی است، در حالی که برخی از هنرمندان غریبی در جست و جوی راهی برای گذشت از هنر رسمی غرب تلاش می کنند. اما به هر تقدیر در همه حال در پایان دوره ای از تاریخ اسلامی و در عصر برزخ میان نور محمدی و ظلمت مدرنیته به سخن حافظ:

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید
که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید
از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش
زده ام فالی و فریادرسی می آید